

متن پرسش

از یک سال پیش تاکنون که دغدغه فهم سخن دکتر داوری در وجودم شکل گرفت، حدود ۱۵ تا از کتاب‌های ایشان را مطالعه کردم و ساعت‌های زیادی هم صرف مباحثه و گفتگو با افرادی شد که عمری در مطالعه آثار ایشان گذرانده‌اند. این حجم از وقتی که برای آثار دکتر داوری گذاشتم این خیال را در من تقویت کرده بود که تقریباً کلیت حرف و دغدغه این فیلسوف را درک کرده‌ام؛ شاید هم تا حدودی همین‌طور بوده است ولی دیروز که در جلسه پنجم متن‌خوانی کتاب «بلای بی‌تاریخی و جهان بی‌آینده» شرکت کردم فهمیدم گرفتار نگاه ایدئولوژیک بوده‌ام. فهم اخلاقی-کلامی-اجتماعی از سخن داوری امر شایعی است که رهایی از آن برای ساکنین عالم توسعه نیافتگی و سوداگران نیهیلیسم، امری به غایت مشکل است زیرا حرف از «تاریخ» و «عالم» است. وقتی سراسر وجودت را نیهیلیسم گرفته است یا به بیان دیگر اصلاً در توسعه نیافتگی، «بی‌وجود» شده‌ای باید هم نگاهت به سخن متفکر زمانه که انگشت اشاره‌اش به این «بی‌تاریخی» است، خالی از سوداگری و نگاه ایدئولوژیک نباشد. بدون تعارف می‌گویم که احساس شکست می‌کنم. شاید روز اولی که کتاب‌های دکتر داوری را به دست می‌گرفتم و می‌خواندم و حقیقتاً لذت هم می‌بردم. برایم سخت بود که تصور کنم بعد از یک‌سال مطالعه و مباحثه و گفتگو با اساتید و رفقا و... در فهم و درکش انگشت حیرت به دهان بگیرم! طعم شکست تلخ است و قبول آن تلخ‌تر و ممکن است گاهی به ناامیدی بینجامد، اما چاره چیست؟ آیا راه را اشتباه آمده‌ام که به بن‌بست رسیده‌ام؟ من که غیر از مطالعه و گفتگو کار دیگری بلد نبودم و اساتید و رفقا هم که ظاهراً همین مسیر را رفته‌اند! در وهله اول گفتم شاید از «هوش بالا» بی‌بهره‌ام و آن‌ها که فهمیده‌اند باهوشند؛ اما بعد دیدم این همان جواب ساده و دم‌دستی است که مساله را می‌پوشاند. من که به لطف خدا در حوزه از پس فهم کتاب‌های سختی مثل کفایه الاصول مرحوم آخوند خراسانی بر می‌آمدم الان چطور می‌توانم مساله را با پذیرش این جواب مخفی کنم؟ شاید مشکل این بوده است که عمق و عظمت مساله را نادیده گرفته بودم. مگر شوخی است؟ خود داوری می‌گوید «چهل سال است که حیران سبب سازی و سبب سوزی وجود هستم!» حالا این متفکر فیلسوف دارد از آن ساحت برای ما سخن می‌گوید و تا وقتی نتوانی عظمت مساله‌اش را درک کنی، یک سال که سهل است صد سال هم مطالعه کنی در فهمش شکست می‌خوری و نتیجه‌اش این می‌شود که یا خودت را متهم به بی‌هوشی میکنی و یا داوری را یاهوگو و پریشان‌خاطر می‌نامی. اینکه عظمت مساله داوری را نادیده می‌گیریم به «بی‌فکری» تاریخ ما بر می‌گردد که در آن سکنی گزیده‌ایم و با سوداگری خوشیم و این ربطی به هوش و استعداد افراد ندارد. سال قبل که استاد عزیزی چندساعت از وقتش را در روز برای

تبیین فلسفه هایدگر به ما اختصاص داده بود، برایمان از نیهیلیسم می‌گفت و اینکه چطور «حقیقت» به «ارزش» بدل شد و ارزش‌ها هم بی‌ارزش شدند... دیروز فهم عمیق‌تری از این غلبه سودای سود و زیان در عالم ما، نصیب شد. (@varastgi وارستگی)

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آنچه را در این کلمات متذکر هستید، بیش از این حرف‌ها است و باز هم باید رفت. مسلماً نسبتی در پیش است که نه در آن نسبت می‌توان از آقای دکتر داوری و آقای مارتین هایدگر عبور کرد و نه از جناب ملاصدرا. نسبتی که در منظر خود تقدیری به ظهور می‌آید که در آن قامت بلند حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» است در حال اشاره به آخرین شریعت برای آخرین انسان. و این یعنی باید به نسبتی که در پیش است اندیشید، که قابل توصیف نیست. موفق باشید